

رهبری نسل جوان

اسلام، جوانان و مقتضیات زمان از دیدگاه اندیشمند

شهید استاد مرتضی مطهری

اشاره

گفتاری که در پیش روی خوانندگان گرامی قرار دارد، گفتاری است از مجموعه سخنرانی‌های اندیشمند شهید استاد مرتضی مطهری که در طول سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱ ایراد و در کتاب ده گفتار منتشر شده است. استاد شهید در این سخنرانی‌ها که در محفلی با نام «انجمن ماهانه دینی» ایراد شده است، می‌کوشد تا با نگاهی اصولی اما امروزی به مسئله جوانان و رهبری آنها در جامعه اسلامی بپردازد و با پرهیز از نگاه افراطی یا تفریطی به آن، از نگاه اصیل دین همراه برداشتی برخاسته از تجربه‌های رفته در برخورد و مواجهه با جست‌وجوگری‌ها و نواندیشی‌های جوانان سخن به میان آورد. گفتار آن اندیشمند شهید پس از گذشت نزدیک به نیم‌قرن از بیان آن، همچنان درس آموز و شنیدنی است:



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

متوجه همه است.

چیزی که این بحث را به صورت یک مجهول و مسئله درمی‌آورد که باید در اطراف آن دقیقاً اندیشید و راه‌حل آن مجهول را پیدا کرد، این است که رهبری یک فرد یا یک نسل در همه احوال و همه شرایط یکسان نیست، متفاوت است، شکل‌ها و کیفیت‌های گوناگون دارد، وسایلی که به کار برده می‌شود متفاوت است، یک نسخه معین ندارد که درباره همه افراد و همه نسل‌ها در همه زمان‌ها یک جور داده شود. از این رو، در هر زمانی و تحت هر شرایطی باید دقیقاً اندیشید که به چه نحو باید صورت بگیرد و چه نسخه‌ای باید داده شود.

را دارند. این اصل را همه می‌دانیم که در دیانت مقدس اسلام مسئولیت‌ها مشترک است؛ یعنی افراد مسئول یکدیگرند و در مسئولیت‌های یکدیگر شریکند: «کلکم راعٍ و کلکم مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّةٍ» (جامع الصغیر: ۹۵) بلکه نسل‌ها مسئول یکدیگرند. هر نسل مسئول نسل بعدی است که این دین و این هدایتی که از نسل‌های گذشته دست به دست به آنها رسیده است، آن را حفظ کنند و به نسل‌های بعدی برسانند؛ یعنی نسل‌های بعدی را آماده کنند برای پذیرفتن و استفاده از آن. بنابراین بحث در رهبری نسل جوان بحثی است از یک وظیفه و مسئولیت که

أدعُ إلى سبيل رَبِّكَ بالحكمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی أحسن ان ربك هو أعلم بمن ضل عن سبيله و هو أعلم بالمهتدين (نحل: ۱۲۵)؛ بخوان به راه پروردگارت با حکمت (دلایل عقلی و قابل‌پذیرش) و پند نیکو، و با بهترین روش با آنها مجادله کن، که پروردگارت به آنکه از راهش گمراه شده دانتر است و به راه‌یافتگان نیز دانتر است.

مسئله‌ای که امشب تحت عنوان «رهبری نسل جوان» مطرح است، در حقیقت یک مسئولیت عمومی است که متوجه عموم مسلمانان است و بالاخص متوجه طبقه‌ای است که سمت رسمی رهبری دینی اجتماع

دو نوع مسئولیت

در یک سخنرانی که من تحت عنوان «امر به معروف و نهی از منکر» ایراد کردم، به این نکته اشاره کردم و حالا هم تکرار می‌کنم و می‌گویم مسئولیت‌های دینی ما بر دو قسم است: برخی مسئولیت‌ها مسئولیت یک کار است با یک شکل بخصوص و قیافه معین. همه خصوصیات کار و اجزا و شرایط آن را خود اسلام معین کرده است و گفته است که شما این کار را در این قالب معین و با این شکل خاص انجام دهید. البته این کار برای نتیجه‌ای فرض شده، اما ما مسئول نتیجه نیستیم. اینها را می‌گویند تعبدیات. ما می‌توانیم آن نوع کارها را «مسئولیت شکل و قالب» بنامیم. مثلاً نماز دستوری است که مقدمات و مقارنات معین دارد، شرایط و اجزایی دارد، موانع و قواطعی دارد. دستور این است که ما نماز را همیشه با همین قالب و شکل انجام دهیم. تعبدی محض است. البته این کار با این شکل به خاطر نتایجی است که بر آن وجود دارد:

إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ.
(عنکبوت: ۴۵)؛ به‌درستی که نماز (انسان را) از کارهای زشت و ناپسند بازمی‌دارد.

اما ما فقط مسئول مقدمه این نتیجه هستیم، نه مسئول خود نتیجه. اگر آن مقدمه را به‌طور صحیح و کامل که تعیین شده و دستور رسیده، انجام دهیم، نتیجه خودبه‌خود دنبالش هست.

نوع دیگر از مسئولیت هست که ما آن را «مسئولیت نتیجه» می‌نامیم، یعنی نتیجه را به عهده انسان می‌گذارد و می‌گوید من فلان نتیجه را می‌خواهم، و اما اینکه آن نتیجه با چه وسیله و چه مقدمه و با چه شرایط و در چه قالبی انجام داده شود؟ با هر وسیله‌ای که بهتر است. یک وسیله ثابت و یکنواخت و قابل تعیین و اندازه‌گیری ندارد. در هر مورد و در هر زمانی آن وسیله فرق می‌کند. مثالی عرض می‌کنم: شما بر فرض یک گرفتاری دارید. مثلاً یکی از کسان شما در زندان است. یک وقت هست که از یک نفر یک کار معین را در مورد این گرفتاری

می‌خواهید. مثلاً نامه‌ای را به او می‌دهید و می‌گویید نامه را سر فلان ساعت به فلان شخص برسان. البته این نامه به منظور یک نتیجه نوشته شده، اما طرف فقط مسئول رساندن نامه است.

یک وقت هست که از طرف به‌طور مستقیم خود نتیجه را می‌خواهید و به مقدمه کار ندارید، می‌گویید من از تو خلاصی این زندانی را می‌خواهم، و اما اینکه چه وسیله‌ای به کار برده شود شما معین نمی‌کنید، خود او باید برود ببیند از چه راه و چه وسیله‌ای بهتر است اقدام کند.

معمولاً اینگونه مسئولیت‌ها در جاهایی است که وسیله، یکنواخت نیست، متغیر است، در یک حال از این وسیله باید استفاده کرد و در حال دیگر از وسیله دیگر؛ خصوصیات زمانی، مکانی و ... فرق می‌کند. در اینگونه موارد باید رفت و حساب کرد و اندیشید و وسیله مناسب را به دست آورد.

هر دو گونه مسئولیت در اسلام وجود دارد. نماز و روزه و سایر تعبدیات از نوع اول است، اما جهاد از نوع دوم است. در جهاد، مسلمانان موظفند که از حوزه اسلام دفاع و استقلال مسلمانان را حفظ کنند. اما با چه وسیله‌ای؟ آیا با شمشیر یا با تفنگ، یا با وسایل دیگر؟ آن دیگر تعیین نشده و اساساً قابل تعیین و اندازه‌گیری نیست. مسلمانان در هر زمانی موظفند بهترین وسیله را برای این کار تهیه کنند:

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ (انفال: ۶۰)؛ و در برابر آنها (دشمنان) هرچه می‌توانید نیرو تهیه کنید.

باید ببینید بهترین وسیله در هر زمانی چیست؟

مسئله هدایت و رهبری از نوع دوم است. مسلمانان مسئول هدایت یکدیگرند. هر نسلی مسئول هدایت نسل بعدی است. به ویژه کسانی که سمت رسمی رهبری دارند، مسئولیت بیشتری دارند. به هر حال، این نتیجه یعنی هدایت یافتن باید به دست آید، و اما وسیله‌ای که باید از آن استفاده شود برای همیشه و همه‌جا تعیین نشده و قابل تعیین و

اندازه‌گیری هم نیست.

در آیه کریمه می‌فرماید:

قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقَوُّدَهَا النَّاسُ
وَ الْحَجَارَةُ (تحریم: ۶)؛ یعنی خودتان و خاندانتان را از آتشی که آتشگیره‌اش آدم است و سنگ، حفظ کنید. خود نتیجه را می‌خواهد، به وسیله کار ندارد.

در اسلام برای هدایت و رهبری، یک شکل صددرصد معین ترسیم نشده که همه اجزا و مقدمات و مقارنات و شرایط و موانع در نظر گرفته شده باشد و اساساً قابل تعیین و ترسیم و اندازه‌گیری نیست؛ چون متفاوت است. رهبری مردم مثل نماز امری تعبدی و یکنواخت نیست؛ یا فی‌المثل از نوع وردخواندن و مَترخواندن نیست که طرف یک وردی حفظ است برای عقرب‌زدگی یا مارزدگی، و هر عقرب‌زده یا مارزده را که بیاورند، او همان ورد معین را که حفظ کرده، بخواند.

نسبیت و موقت بودن وسیله‌ها

یک چیز در یک جا وسیله هدایت است و بسا هست همان چیز در جای دیگر وسیله گمراهی و ضلالت باشد. منطقی که یک پیرزن را مؤمن می‌کند اگر در مورد یک آدم تحصیل‌کرده به کار برده شود، او را گمراه می‌کند. یک کتاب در یک زمان متناسب ذوق عصر و ذوق زمان و سطح فکر زمان بوده و وسیله هدایت مردم بوده است، و همان کتاب در زمان دیگر اسباب گمراهی است. ما کتاب‌ها داریم که در گذشته وظیفه خود را انجام داده‌اند و صدها و هزارها نفر را هدایت کرده‌اند، ولی همان کتاب‌ها در زمان ما کسی را هدایت نمی‌کند، سهل است، اسباب گمراهی و شک و حیرت مردم می‌باشند، از کتب ضلال باید شمرده شوند؛ خرید و فروش آنها و طبع و نشر آنها خالی از اشکال نیست.

عجب! کتابی که هزارها بلکه ده‌ها هزار را در گذشته هدایت کرده است، حالا از کتب ضلال است؟! بلی، جز کتاب آسمانی و گفتار واقعی معصومان، هر کتاب دیگر را که در نظر بگیریم، یک رسالتی دارد برای یک

مدت موقت و محدود؛ آن مدت که گذشت، آن رسالت تمام می‌شود.

این مطلب که عرض کردم، یک مسئله مهم اجتماعی است و هنوز برای ما به صورت یک معما و یک مجهول که باید آن را حل کرد، طرح نشده است. من انتظار ندارم که در این جلسه کاملاً مطلب روشن شود. مکرر باید گفته شود تا ما باور کنیم که وسایل هدایت هر زمانی مخصوص خود آن زمان است. لازم است شواهدی از متن اسلام بر این مطلب بیاورم تا معلوم شود در آثار اسلامی به این مطلب توجه داده شده است.

آیه‌ای در ابتدای سخنرانی خواندم: «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ». این آیه کریمه به اتفاق مفسران، سه وسیله مختلف برای دعوت و هدایت مردم ذکر کرده که هر یک از این سه وسیله مختلف برای یک مورد مخصوص است. می‌فرماید: مردم را به راه پروردگارت بخوان. کلمه «رب» هر جا که ذکر می‌شود عنایتی است به معنای تربیت. چون مقام، مقام دعوت و تربیت است با کلمه «رب» تعبیر شده: مردم را به راه پروردگارت بخوان، آن راهی که مردم باید پرورش داده شوند و تربیت شوند به آن راه. مردم را بخوان. با چه وسیله؟ به وسیله حکمت. حکمت یعنی سخن متقن و محکم که قابل خدشه و تشکیک نیست؛ به اصطلاح منطقیین و حکما یعنی سخنی که مقدماتش صددرصد یقینی است. یعنی مردم را به راه پروردگارت بخوان با برهان و حکمت و علم صددرصد خالص و عقل خالص.

مفسران گفته‌اند دعوت کردن به وسیله حکمت و برهان و دلیل عقلی و علمی برای یک دسته خاص است که استعداد آن را دارند.

وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ یعنی مردم را به راه پروردگارت بخوان به وسیله موعظه خوب و پند و اندرزهای دلپسند. برخی از مردم استعداد بیان عقلی و علمی ندارند. اگر مسائل علمی برای آنها طرح شود، گیج می‌شوند.

راه هدایت آنها پند و اندرز است. با تمثیل و قصه و حکایت و هر چیزی که دل آنها را نرم کند باید آنها را هدایت کرد. سروکار موعظه و اندرز با دل است، و اما سروکار حکمت و برهان با مغز و عقل و فکر است. اکثریت مردم در مرحله دل و احساساتند، نه در مرحله مغز و عقل و فکر.

وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ. اگر با کسی روبه‌رو شدید که غرضش کشف حقیقت نیست، غرضش این نیست که حقیقتی را بفهمد، آمده برای مجادله و حرف زدن و ایراد گرفتن، در کمین است یک کلمه‌ای



باشنود آن را مستمسک قرار دهد و هو کند و مجادله نماید، تو هم با اینچنین شخصی مجادله کن. اما تو به نحو احسن مجادله کن، در مجادله از راه حق و حقیقت خارج نشو، در مجادله بی‌انصافی نکن، حق کشی نکن، دروغ به کار نبر و امثال اینها.

این آیه طریقی مختلفی برای هدایت ذکر می‌کند و هر طریقی برای موردی خاص است. پس معلوم می‌شود وسیله‌ای که باید در مقام هدایت به کار برد، یکسان و یکنواخت نیست.

علت اختلاف معجزات پیغمبران

یک روایت به نسبت معروفی هست که مؤید این مدعاست. هرچند آن روایت در مورد معجزه‌های پیغمبران است که در عصرهای مختلف به یک گونه نبوده است، اما مدعای ما را تأیید می‌کند. این روایت، جواب سؤالی است که این سکت از حضرت هادی (علیه‌السلام) روایت کرده است.

این سکت از ادبای معروف است، نامش در کتب ادب زیاد برده می‌شود، معاصر با حضرت هادی (سلام‌الله‌علیه) است؛ یعنی در زمان متوکل می‌زیسته، شیعه‌مذهب بوده و به دست متوکل هم کشته شده است. می‌گویند علت کشته‌شدنش این بود که معلم «المعتز» و «المؤید» پسران متوکل بود. متوکل می‌دانست که این سکت به علویین علاقه‌مند است. یک روز هنگامی که ابن سکت پیش متوکل بود، دو پسر متوکل وارد شدند. متوکل که از شمشیرش به اصطلاح خون می‌چکید رو کرد به ابن سکت و گفت: آیا پسران من بهترند یا پسران علی، حسن و حسین؟ این مرد عالم چنان از این گستاخی متوکل برآشفست که گفت: قنبر غلام علی در نظر من بهتر است از این دو پسر و از پدر آنها. متوکل دستور داد غلام‌های ترک آمدند و زبان ابن سکت را از پشت گردن درآوردند. آن مرد با این وضع کشته شد.

به هر حال، این مرد از حضرت هادی (سلام‌الله‌علیه) پرسید: یا ابن رسول‌الله! چرا حضرت موسی وقتی مبعوث شد آیت و وسیله و معجزه‌ای که به کار می‌برد برای دعوت و

هدایت مردم از نوع اژدهاشدن عصا و ید بیضا و امثال اینها بود و اما حضرت عیسی که مبعوث شد، می بینیم وسیله و معجزه و ابزاری که به کار می برد چیز دیگر است، کورهای مادرزاد را معالجه می کرد، پیسها را معالجه می کرد، مرده را زنده می کرد و از این قبیل؛ و اما پیغمبر ما که مبعوث شد معجزه اش از نوع هیچکدام از اینها نیست، از نوع بیان و کلام است، قرآن است.

حضرت فرمود این به وسیله اختلاف عصر و زمانها بود. در زمان حضرت موسی چیزی که حکومت می کرد و بر فکرها غلبه داشت و چشمها را پر کرده بود، سحر و جادوگری و اینطور چیزها بود. معجزات موسی شبیه بود به عملیاتی که آنها داشتند، با این تفاوت که آنچه موسی داشت معجزه بود و حقیقت داشت و آنچه آنها داشتند سحر و چشمبندی بود. اما زمان عیسی زمانی بود که عده ای اطبا پیدا شده بودند و معالجات حیرت انگیز می کردند. خداوند معجزه عیسی را از این سنخ قرار داد. و اما عصر خاتم الانبیا عصر سخن و کلام بود. توجه مردم به سخن عالی بود. بنابراین معارف عالیه اسلام به صورت سخنان عالی و در لباس فصاحت و بلاغت کامل ادا شد.

ابن سکیت جواب امام را خیلی پسندید و گفت: حالا رمز مطلب را فهمیدم. بعد عرض کرد: یابن رسول الله، الآن حجت خدا چیست؟ فرمود: عقل. گفت: هذا والله هُوَ الْجَوَابُ.

پس معلوم می شود علت اختلافات معجزات پیغمبران این بوده است که وسیله هدایت مردم در هر زمانی متفاوت است. والا ممکن بود از آدم تا خاتم - اگر حضرت آدم معجزه داشته و اگر پیغمبر بوده، زیرا بعضی می گویند پیغمبر نبوده - یک نوع معجزه داشته باشند. اما اینطور نبوده، هر پیغمبری معجزه های که به کار می برده، متناسب بوده با عصر و زمان خودش.

روش پیامبرانه

حدیث نبوی معروفی هست که در «کافی» ضبط شده و این روزها به وسیله برخی

دوستان که کتب حدیث اهل تسنن در اختیار داشتند تحقیق کردم معلوم شد که در کتب حدیث اهل تسنن هم ضبط شده. رسول اکرم می فرماید: اَنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَمْرُنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ (کافی، ج ۱: ۳۳)؛ ما پیغمبران مأموریم که با مردم به اندازه عقلشان سخن بگوییم. ما با هر کس حرف می زنیم ظرفیت عقل و سطح فکر او را در نظر می گیریم و متناسب با عقل و فکر خود او حرف می زنیم؛ با آنکه سطح فکرش بالاتر است، در سطح بالاتر و با آنکه سطح فکری پایین تر است، در سطح پایین تر



یک چیز در یک جا

وسیله هدایت است و

بسیا هست همان

چیز در جای دیگر

وسیله گمراهی و

ضلالت باشد. منطقی

که یک پیرزن را مؤمن

می کند اگر در مورد یک

آدم تحصیل کرده به کار

برده شود، او را گمراه

می کند. یک کتاب در

یک زمان متناسب ذوق

عصر و ذوق زمان و

سطح فکر زمان بوده

و وسیله هدایت مردم

بوده است، و همان

کتاب در زمان دیگر

اسباب گمراهی است.

گفت و گو می کنیم. با آدم عامی سخن بلند ملکوتی که سرش گیج شود نمی گوئیم و به یک حکیم، جوابی که به یک پیرزن می دهیم، نمی دهیم. مولوی به مضمون همین حدیث اشاره می کند و می گوید:

پست می گویم به اندازه عقل

عیب نبود این، بود کار رسول یک فرق که بین روش انبیا و فلاسفه هست این است که فلاسفه یک منطق و یک سطح معین همیشه در بیان به کار می برند. آنها یک متاع و یک جنس بیشتر در مغازه خود ندارند. مشتری آنها هم فقط یک طبقه هستند و این از عجز آنهاست، زیرا مقصود خود را جز در لفافه یک سلسله اصطلاحات نمی توانند بگویند و ناچار یک طبقه معین که به زبان آنها آشنا هستند حرف آنها را می فهمند و بس. می گویند بر سر در مدرسه معروف افلاطون - که باغی بود در بیرون شهر آتن و نام آن باغ آکادامیا بود و امروز هم به همین مناسبت مجامع علمی را آکادامی می گویند - شعری نوشته شده بود که مضمونش این بود: هر کس هندسه نخوانده به این مدرسه وارد نشود.

در مکتب و روشی که انبیا دارند همه گونه شاگرد می تواند استفاده کند، همه جور متاع در آنجا هست، هم عالی عالی که افلاطون باید بیاید شاگردی کند و هم پایین پایین که به درد یک پیرزن می خورد. بر سر در هیچ مکتب پیغمبری نوشته نشده که هر کس می خواهد از اینجا استفاده کند، باید فلان قدر تحصیل کرده باشد. البته هرچه بیشتر تحصیل کرده باشد و مستعدتر باشد، بیشتر استفاده می کند؛ هرچه کمتر مستعد باشد، باز به اندازه خودش می تواند بهره برد؛ زیرا «أَنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَمْرُنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ».

بهترین شاگردان

از اینجا یک مطلب دیگر می توان فهمید و آن این است که بهترین شاگردان فلاسفه همانها هستند که محضر خود آنها را درک کرده اند، به خلاف انبیا و اولیا. بهترین شاگرد افلاطون یا ارسطو یا بوعلی همان

فهم و تجزیه و تحلیل آنها نیستند. بسیار اشخاص این کلمات و این حقایق را برای دیگران نقل می‌کنند و آن دیگران از خود اینها شایسته‌ترند برای فهم و درک آن حقایق.

مثلاً شخصی از پیغمبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله) می‌شنود: «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ» اما خود او قدرت ندارد بفهمد که این جمله چقدر رساست. بعد می‌سپارد به نسل آینده. نسل بعدی از او بهتر می‌فهمد. آن نسل باز هم می‌دهد به نسل بعدتر. ممکن است آنکه در نسل بیستم مثلاً آمد، از نسل اول و دوم و سوم بهتر بفهمد و شایستگی بیشتری داشته باشد.

قرآن هم همینطور. نمی‌شود گفت **قرآن** را مردم گذشته بهتر می‌فهمیده‌اند. بلکه کار به‌عکس است. اعجاز **قرآن** به این است که همیشه از تفسیرهایی که برایش نوشته شده جلوتر است؛ یعنی در هر زمان **قرآن** را تفسیر کرده‌اند، در زمان بعد که علم و فهم بیشتر شده وقتی که **قرآن** را با آن تفسیر سنجیده‌اند و دیده‌اند **قرآن** خیلی از آن تفسیر بالاتر و جلوتر است.

جای دیگر نمی‌رویم. همین علم فقه را در نظر می‌گیریم. مسلماً اصحاب رسول اکرم و اصحاب امیرالمؤمنین و اصحاب حضرت صادق (علیه‌السلام) حتی امثال زراره و هشام بن حکم، قواعد فقهی را که از رسول اکرم یا ائمه رسیده است مثل محقق حلی و علامه حلی و شیخ مرتضی انصاری نمی‌توانستند بفهمند و تجزیه و تحلیل کنند.

پس در روش‌های فلسفی چه کسی از همه بهتر فهمیده است معنی کلمات استاد را؟ آن کس که از همه قدیمی‌تر است. اما در مکتب انبیا و اولیا چه کسی از همه بهتر فهمیده معنی و مقصود را؟ آن کس که در آینده می‌آید و علم و فهم بیشتری دارد. این خود معجزه نبوت است.

در روایات باب توحید وارد شده که خداوند چون می‌دانست که در آخرالزمان مردمی خواهند آمد متعمق و غورکن، بنابراین سوره

شاگردان بلاواسطه حوزه خود آنها هستند. بهترین کسی که کلام بوعلی را فهمیده، می‌توان گفت بهمنیار یا ابوعبید جوزجانی است. اما بهترین شاگردان پیغمبر اکرم یا امیرالمؤمنین یا حضرت صادق چطور؟ آیا بهترین شاگردان آنها همان‌ها هستند که در زمان خود آنها بوده‌اند؟ نه، اینطور نیست.

نکته‌ای را خود رسول اکرم در کلامشان اشاره کرده‌اند. شاید معنی همین کلام را هم آنها که در آن عصر بوده‌اند درست نفهمیدند (بگذریم از افراد معدودی مثل سلمان و ابوذر و مقداد، سایرین نمی‌فهمیدند). فرمود: نَصْرَ اللَّهِ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوْعَاهَا وَ بَلَّغَهَا مَنْ لَمْ يَبْلُغْهُ (امالی: ۱۸۶)؛ یعنی خداوند یاری کند کسی را که کلام مرا بشنود و حفظ کند

مهم‌تر از اینکه طرحی برای رهبری این نسل تهیه کنیم این است که این فکر در ما قوت بگیرد که مسئله رهبری و هدایت، از لحاظ تاکتیک و کیفیت عمل در زمان‌های متفاوت و در مورد اشخاص متفاوت، فرق می‌کند. ما باید این خیال را از خود دور کنیم که نسل جدید را با همان مَنَدِ قدیم رهبری کنیم.

و برساند به کسی که به او نرسیده است. یا نَصْرَ اللَّهِ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي؛ خداوند خرم کند زندگی آن کسی را که این کار را بکند و بعد فرمود:

رُبَّ حَامِلٍ فَقَّهٍ غَيْرِ فَقِيهٍ، وَ رُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ (فَرُوعِ كَافِي، ج ۵: ۲۹۳)؛ چه بسیار اشخاص که فقهی را حمل می‌کنند در حالی که خودشان فقیه نیستند، و چه بسیار کسان که فقهی را منتقل می‌کنند به کسانی که آنها از خودشان فقیه‌ترند.

«فقه» در اصطلاح اولی دینی، یعنی یک حقیقت دینی و یک حکمت دینی است که نیازمند تعمق و تفکر است. مقصود در اینجا حقایق و کلماتی است که مردم از خود آن حضرت می‌شنوند. می‌فرماید بسیار اشخاص که این کلمات و این حقایق را از من می‌شنوند و حفظ می‌کنند، خودشان اهل

قل هو الله احد و آیات اول سوره حدید را که شامل عالی‌ترین و دقیق‌ترین مسائل توحیدی است نازل کرد. یعنی مردم آن زمان شایسته این آیات نبودند. در آینده باید اشخاصی بیایند که شایسته این آیات باشند. این آیات خوراک روحی آنهاست. البته چون این آیات حد آخر را بیان کرده‌اند اگر کسی از آنها تجاوز کند هلاک می‌شود. این است معجزه نبوت و معجزه قرآن که:

لَا تَنْقُضِي عَجَائِبُهُ، وَلَا تَفْنِي عَرَائِبُهُ (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰)؛ شگفتی‌های آن از بین نمی‌رود و غرائب آن تمام نمی‌شود. همه اینها که گفتم برای این بود که وقتی این مسئله را مطرح می‌کنیم و می‌گوییم رهبری نسل جوان، کسی نگویید ای آقا! مگر رهبری نسل جوان با رهبری نسل کهن فرق می‌کند؟ مگر نماز اینها با نماز آنها دوتااست که رهبری اینها با آنها دوتا باشد؟! در قدیم هرطور عمل می‌شد، حالا هم عمل بشود. در قدیم بابابزرگ و ننه‌جون ما در یک مجلس روضه چه‌جوری نشستند و در همانجا خدا را شناخته و هدایت شده، نسل جدید هم چشمش کور شود برود همانجا بنشیند و یاد بگیرد!!!

نسل جوان یا اندیشه جوان؟

این را هم بگوییم؛ وقتی که می‌گوییم نسل جوان، مقصود حتماً طبقه جوان نیست، مقصود طبقه‌ای است که در اثر تحصیلات و آشنایی با تمدن جدید دارای طرز تفکر مخصوصی است؛ خواه پیر باشد یا جوان. اکثریت این طبقه را البته جوانان تشکیل می‌دهند. بنابراین می‌گوییم نسل جوان. والا بسیار پیرها هستند که طرز تفکر جدید دارند و بسیار جوان‌ها هستند که تفکرشان مثل پیرها و مردم قرون گذشته است. به هر حال مقصود طبقه‌ای است که حامل طرز تفکر مخصوصی است و رو به افزایش است و پیر و جوان آینده دارای این طرز تفکر خواهند بود و اگر خدای نخواسته، فکری برای هدایت و رهبری این نسل نشود، آینده به کلی ازدست خواهد رفت. این مسئله، مسئله بااهمیتی است در کشور ما. البته در سایر کشورهای

اسلامی هم بوده و هست، ولی آنها قبل از ما به فکر افتادند و این مسئله را به صورت جدی طرح کردند. ما هنوز این مسئله را جدی نگرفته‌ایم. نسل جوان در نظر ما صرفاً یعنی یک نسل هواپرست و شهوت‌پرست، و خیال می‌کنیم با اینکه به آنها دهن کجی کنیم و چهار تا متلک در روی منبر به آنها بگوییم و فحش بدهیم، به خیال خودمان آنها را هو بکنیم و مستمعین ما بخندند، کار درست می‌شود؛ و همینکه داد بکشیم: آی پسر مدرسه‌ها چنین، و دختر مدرسه‌ها چنان، قضیه حل می‌شود. این کارها لالایی است، برای آن است که شما در خواب بمانید و در فکر چاره نیفتید و یک وقت بیدار بشوید که کار از کار گذشته است.

عالم زمان خویشتن باش

کلامی دارد امام صادق (علیه‌السلام) که بسیار کلام بزرگی است. حدیثی است در «کافی»، درضمن آن حدیث این جمله است: **اَلْعَالَمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللّٰوَابِسُ (کافی، جلد ۱: ۲۷-۲۶)**؛ یعنی کسی که زمان خودش را بشناسد و بفهمد و درک کند، امور مشتبه و گیج‌کننده به او هجوم نمی‌آورد. کلمه «هجوم» را ما در عرف فارسی خود در مورد هر جمله شدید به کار می‌بریم، اما در عربی به معنی جمله‌ای است که ناگهانی و غفلتاً بشود و طرف را غافلگیر کند. امام می‌فرماید: اگر کسی به وضع زمان خود آشنا باشد، امور مشتبه ناگهان بر سرش نمی‌ریزد که یک مرتبه دست و پای خود را گم کند و نتواند قوای خود و فکر خودش را جمع و جور کند و راه‌حلی پیدا کند. بسیار کلام بزرگی است این کلام.

در همین حدیث جمله‌های زیادی هست که من همه را حفظ نیستیم. از آن جمله می‌فرماید: **لَا يُفْلِحُ مَنْ لَا يَعْقِلُ، وَلَا يَعْقِلُ مَنْ لَا يَعْلَمُ؛** کسی که تعقل نمی‌کند و درست نمی‌اندیشد هرگز رستگار نمی‌شود، و کسی که علم ندارد تعقل صحیح ندارد؛ یعنی عقل به علم زیاد می‌شود. «عقل» یعنی قدرت تجزیه و تحلیل و ربط‌دادن قضایا، یعنی مقدمات را به‌دست‌آوردن و نتایج را

پیش‌بینی کردن. عقل از علم مایه می‌گیرد. عقل چراغی است که نفت آن چراغ، علم است. بعد می‌گوید: **وَسَوْفَ يَنْجُبُ مَنْ يَفْهَمُ؛** هرکس که بفهمد، عاقبت کارش نجات است، عاقبت موجود نفیسی از کار درمی‌آید. یعنی از علم نباید ترسید، علم را نباید خطر به‌شمار آورد.

ما نقطه مقابل و مشمول مفهوم مخالف **اَلْعَالَمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللّٰوَابِسُ** هستیم. از اول تا به آخر، از صدر تا به ساقه، من‌الباب الی‌المحراب، از زمان خود بی‌خبریم. همین‌طور نشسته و بی‌خبریم و چرت می‌زنیم، یک مرتبه مواجه می‌شویم مثلاً با این مسئله که زمین‌ها باید تقسیم شود و باید اصلاحات ارضی بشود. این مسئله غفلتاً بر ما هجوم می‌آورد، چون از زمان خودمان بی‌خبریم، مثلاً پیش‌بینی نکرده بودیم و حساب نکردیم که تکلیف چیست و چه باید کرد. و همچنین، بی‌خبر از آنچه در دنیا می‌گذرد و بی‌خبر از آنچه در پشت پرده است، یک مرتبه با مسئله حقوق اجتماعی زن مواجه می‌شویم، فرصت نیست فکر بکنیم در اطراف این مسئله و قوای خود را جمع‌وجور بکنیم، بفهمیم آیا این مسئله واقعاً جدی است؟ آیا این کسانی که می‌گویند باید به زن حقوق اجتماعی داده شود جدی می‌گویند؟ آیا واقعاً اینها حاضر شده‌اند برای خودشان مدعی زیادتری درست کنند؟ آیا ضمناً نمی‌خواهند از این جنجال‌ها یک استفاده دیگری بکنند؟ باز هم پشت سر هم از این امور مشتبه و از این «لواپس» خواهد آمد و ما بی‌خبریم. از شصت سال و صد سال پیش برای سایر کشورهای اسلامی هم این مسائل و از آن جمله مسئله هدایت نسل جوان پیش آمد، ولی آنها پیشتر از ما به فکر چاره افتادند.

چه باید کرد؟

مهم‌تر از اینکه طرحی برای رهبری این نسل تهیه کنیم این است که این فکر در ما قوت بگیرد که مسئله رهبری و هدایت، از لحاظ تاکتیک و کیفیت عمل در زمان‌های متفاوت و در مورد اشخاص متفاوت، فرق

می‌کند. ما باید این خیال را از کله خود بیرون کنیم که نسل جدید را با همان متد قدیم رهبری کنیم.

اولاً باید نسل جوان را بشناسیم و بفهمیم دارای چه مشخصات و تمیذاتی است؟ درباره این نسل دو طرز تفکر شایع است و معمولاً دو جور قضاوت می‌شود:

- از نظر یک طبقه اینها یک عده مردمی هستند خام، مغرور، گرفتار هوی و هوس، شهوت پرست و دارای هزار عیب. این طبقه همیشه به این نسل دهن کجی می‌کنند و ناسزا می‌گویند.

- اما از نظر خود نسل جوان درست به عکس است. آنها در خودشان عیب نمی‌بینند، خودشان را مجسمه هوش، مجسمه فطانت و مجسمه آرمان‌های عالی می‌دانند. نسل کهن اینها را تکفیر و تفسیق می‌کند و اینها آنها را تحمیق و تجهیل. آنها به اینها می‌گویند شما کافرید، شما شهوت پرستید؛ اینها به آنها می‌گویند شما نادانید، شما نمی‌فهمید.

البته از نظر کلی یک نسل نسبت به نسل پیش ممکن است صالح باشد و ممکن است منحرف باشد.

نمونه دو نسل

آیاتی در سوره مبارکه احقاف هست که قبل از سخنرانی تلاوت شد. به نظر من دو تابلو هست از دو نسل: یکی از نسل صالح و یکی از نسل منحرف. نمی‌شود گفت همیشه نسل بعدی از نسل قبلی فاسدتر است و دنیا رو به فساد می‌رود، و نمی‌شود گفت همیشه نسل بعدی از نسل قبلی کامل‌تر است و دچار انحطاط نمی‌شود.

آیه‌ها این است:

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِالْوَالِدِيَّةِ إِحْسَانًا حَمَلْتَهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ حَمَلَهُ وَ فَصَّالَهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَى وَالِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ. (احقاف: ۱۵)؛ ما انسان را سفارش کردیم به نیکی نسبت به پدر و مادر.

مادرش به سختی بار او را کشید و به سختی به زمین نهاد. مدت بارداری تا جداشدن از شیرخوارگی در مجموع سی ماه بود، تا رسید به سن چهل سالگی و گفت: پروردگارا به من القا کن که نعمت تو را که به من و پدر و مادرم انعام کرده‌ای، شکرگزاری و قدردانی کنم، و عمل صالحی که موجب رضا و خشنودی تو باشد به‌جا آورم. پروردگارا! نسل مرا صالح گردان. من به سوی تو بازگشت می‌کنم و از کسانی هستم که تسلیم امر تو هستند.

این آیه طرز فکر و اندیشه یک نسل صالح را ذکر می‌کند. گفته شد که این آیه درباره حضرت سیدالشهدا (علیه‌السلام) است. البته ایشان مصداق اتم آیه هستند، اما آیه، کلی است. در این آیه پنج خصوصیت برای نسل صالح ذکر می‌کند:

- یکی روح شکرگزاری و قدردانی نسبت به نعمت‌ها و موهبت‌های خلقت.

رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَى وَالِدَيَّ. چشم می‌اندازد به اینهمه نعمت‌ها و موهبت‌ها که خداوند بر او و بر نسل گذشته کرده است، می‌گوید خدایا به من نیرو بده، قوت بده که بتوانم حق‌شناسی و قدردانی کنم و از نعمت‌های گذشته طبق رضای تو استفاده بکنم. شکر هر نعمت این است که بهره‌ای که شایسته آن نعمت است از او گرفته شود.

- دیگر اینکه از خداوند توفیق عمل و کار می‌خواهد. رو به کار و عمل آورده، آنها هم مفید که مورد رضایت خداست: وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ.

- دیگر اینکه توجه دارد به نسل آینده و صلاح و اصلاح آن نسل. می‌گوید: وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي.

- چهارم: حال توبه و بازگشت از تقصیرها و کوتاهی‌هایی که در گذشته صورت گرفته: إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ.

- پنجم: حالت تسلیم به حق و مقرراتی که خداوند در تکوین و یا تشریح قرار داده است. تخلف از این مقررات است که سبب نابودی و هلاکت است. وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ.

درباره این نسل می‌فرماید: اُولَئِكَ الَّذِينَ تَتَّقِلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَاعْمَلُوا وَ تَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَ عَدَّ الصَّدَقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ. (احقاف: ۱۶)

در اینجا به صورت جمع ذکر می‌کند. معلوم است که مقصود یک فرد بخصوص نیست. می‌فرماید اینگونه افراد و اینگونه نسل است که ما اعمال نیکوی آنها را می‌پذیریم و از خطاهای آنها می‌گذریم و از اهل بهشت هستند. وعده راستی است که به آنها داده می‌شود.

آیه بعد درباره یک نسل فاسد و منحرف است. می‌فرماید: وَالَّذِي قَالَ لَوْلَا إِلَهُي لَمَكَا أَعْدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَ قَدْ خَلَّتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَ هُمَا يَسْتَعْثِمَانِ اللَّهَ وَ يَلْكُ أَمِنْ أَنْ وَعَدَالِهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ. (احقاف: ۱۷)

یک نسل مغرور، یک نسل خام، یک نسل نپخته، دو کلمه که به گوشش رسید دیگر به هیچ چیز پابند نیست، خدا را بنده نیست. به پدر و مادرش می‌گوید: اف بر شما، آنها را تحقیر می‌کند، به افکار و عقاید آنها می‌خندد، می‌گوید اعدای من آن‌ها هستند که شما به من این موهومات را وعده می‌دهید و می‌گویید قیامتی است، عالم دیگری است، زندگی دیگری است، و حال آنکه نسل‌هایی در گذشته آمدند و زندگی کردند و مردند. پدر و مادرش که متدین‌اند و حاضر نیستند هیچ چیز برخلاف دین و ایمان بشنوند و از آن طرف هم می‌بینند عزیزشان این طور حرف می‌زند ناراحت می‌شوند و می‌گویند:

وَ يَلْكُ أَمِنْ أَنْ وَعَدَالِهِ حَقٌّ؛ وای بر تو! انکار نکن. وعده خدا حق است.

یکی از دردناک‌ترین امور این است که پدر و مادر متدین ببینند فرزند عزیزشان بی‌دین شده و از او رده و ارتداد و کفر ببینند. در این وقت است که فریاد استغاثه‌شان به آسمان بلند می‌شود. وَ هُمَا يَسْتَعْثِمَانِ اللَّهَ. اما او می‌گوید: ما هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ. اینها افسانه‌هایی است که گذشته‌ها درست کرده‌اند.

این آیات مظهر دو نسل مختلف بود: یکی

حالت یک نسل صالح را بیان می‌کند و یکی حالت یک نسل فاسد را. حالا ببینیم نسل جوان ما چگونه است؟

نسل جوان امروز

نسل جوان ما مزایایی دارد و عیب‌هایی؛ زیرا این نسل یک نوع ادراکات و احساساتی دارد که در گذشته نبود و از این جهت باید به او حق داد.

در عین حال یک انحرافات فکری و اخلاقی دارد و باید آنها را چاره کرد. چاره کردن این انحرافات بدون در نظر گرفتن مزایا یعنی ادراکات و احساسات و آرمان‌های عالی که دارد و بدون احترام گذاشتن به این ادراکات و احساسات میسر نیست. باید به این جهات احترام گذاشت. رودر بایستی ندارد. در نسل گذشته فکرها این اندازه باز نبود، این احساسات با این آرمان‌های عالی نبود. باید به این آرمان‌ها احترام گذاشت. اسلام به این امور احترام گذاشته است. اگر ما بخواهیم به این امور بی‌اعتنا باشیم، محال است که بتوانیم جلوی انحراف‌های فکری و اخلاقی نسل آینده را بگیریم. روشی که فعلاً ما در مقابل این نسل پیش گرفته‌ایم که روش دهان کجی و انتقاد صرف و مذمت است و دائماً فریاد ما بلند است که سینما اینطور، تئاتر اینطور، مهمان‌خانه‌های بین شمیران و تهران اینطور، رقص چنین، استخر چنان، و دائماً وای وای می‌کنیم درست نیست. باید فکر اساسی برای این انحرافات کرد.

درد این نسل را باید درک کرد

فکر اساسی به این است که اول ما درد این نسل را بشناسیم، درد عقلی و فکری، دردی که نشانه بیداری است؛ یعنی آن چیزی را که احساس می‌کند و نسل گذشته احساس نمی‌کرد. مولوی می‌گوید:

حسرت و زاری که در بیماری است

وقت بیماری هم از بیداری است

هر که او بیدارتر پردردتر

هر که او هشیارتر رخزردتر

در گذشته درها به روی مردم بسته بود. درها که بسته بود سهل است، پنجره‌ها هم بسته بود. کسی از بیرون خبر نداشت، در

در مکتب و روشی که انبیا

دارند همه گونه شاگرد

می‌تواند استفاده کند، همه

چور متاع در آنجا هست،

هم عالی عالی که افلاطون

باید بیاید شاگردی کند و

هم پایین‌پایین که به درد

یک پیرزن می‌خورد.

نسل جوان افکار و

ادراکات و احساساتی

دارد و انحراف‌هایی. تا

به دردش، یعنی به افکار

و ادراکات و احساساتش

رسیدگی نشود، نمی‌شود

جلوی انحرافاتش را

گرفت.

شهر خود که بود از شهر دیگر خبر نداشت، در مملکت خود که بود از مملکت دیگر خبر نداشت. امروز این درها و پنجره‌ها باز شده، دنیا را می‌بینند که رو به پیشرفت است، علم‌های دنیا را می‌بینند، قدرت‌های اقتصادی دنیا را می‌بینند، قدرت‌های سیاسی و نظام دنیا را می‌بینند؛ دموکراسی‌های دنیا را می‌بینند، برابری‌ها را می‌بینند، حرکت‌ها را می‌بینند، قیام‌ها و انقلاب‌ها را می‌بینند، جوان است، احساسش عالی است، و حق هم دارد، می‌گوید ما چرا باید عقب‌مانده‌تر باشیم. به قول شاعر:

سخن درست بگویم نمی‌توانم دید

که می‌خورند حریفان و من نظاره کنم

دنیا اینطور چهاراسبه به طرف استقلال

سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و عزت

و شوکت و حرمت و آزادی می‌رود و ما

همین جور خواب باشیم، یا از دور تماشا کنیم

و خمیازه بکشیم؟!

نسل قدیم این چیزها را نمی‌فهمید و

درک نمی‌کرد. نسل جدید حق دارد بگوید

چرا ژاپن بت‌پرست و ایران مسلمان در

یک‌سال و یک‌وقت به فکر افتادند که تمدن

و صنعت جدید را اقتباس کنند و ژاپن رسید

به آنجا که با خود غرب رقابت می‌کند و

ایران در این حد است که می‌بینیم؟!



ما و لیلی همسفر بودیم اندر راه عشق
او به مطلب‌ها رسید و ما هنوز آواره‌ایم
**آیا نسل جدید حق دارد این سؤال
را بکند یا نه؟!**

نسل قدیم سنگینی بار تسلط‌های خارجی
را روی دوش خود احساس نمی‌کرد، و نسل
جدید احساس می‌کند. آیا این گناه است؟
خیر گناه نیست بلکه خود این احساس یک
پیام الهی است. اگر این احساس نبود معلوم
می‌شد ما محکوم به عذاب و بدبختی هستیم.
حالا که این احساس پیدا شده، نشانه این
است که خداوند تبارک و تعالی می‌خواهد ما
را از این بدبختی نجات بدهد.

در قدیم سطح فکر مردم پایین بود، کمتر
در مردم شک و تردید و سؤال پیدا می‌شد،
حالا بیشتر پیدا می‌شود. طبیعی است وقتی
که فکر، کمی بالا آمد پرسش‌هایی برایش
طرح می‌شود که قبلاً مطرح نبود. باید
شک و تردیدش را رفع کرد و به سؤالات
و احتیاجات فکریش پاسخ گفت. نمی‌شود به
او گفت برگرد به حالت عوام، بلکه این خود
زمینه مناسبی است برای آشناسدن مردم
با حقایق و معارف اسلامی. با یک جاهل
بی‌سواد که نمی‌شود حقیقتی را به میان
گذاشت. بنابراین در هدایت و رهبری نسل
قدیم که سطح فکرش پایین‌تر بود ما احتیاج
داشتیم به یک طرز خاص بیان و تبلیغ و
یک جور کتاب‌ها، اما امروز آن طرز بیان و آن
طرز کتاب‌ها به درد نمی‌خورد، باید و لازم
است رفورم و اصلاح عمیق در این قسمت‌ها
به عمل آید، باید با منطق روز و زبان روز و
افکار روز آشنا شد و از همان راه به هدایت و
رهبری مردم پرداخت.

نسل قدیم این قدر سطح فکرش پایین
بود که اگر یک نفر در یک مجلس ضد و
نقیض حرف می‌زد کسی متوجه نمی‌شد و
اعتراض نمی‌کرد، اما امروز یک بچه که تا
حدود کلاس ۱۰ و ۱۲ درس خوانده همین
که برود پای منبر یک واعظ، پنج شش تا
و گاهی ده تا ایراد به نظرش می‌رسد. باید
متوجه افکار او بود و نمی‌شود گفت خفه شو،
فضولی نکن.

در قدیم این طور نبود، یک نفر در
یک مجلس هزار شعر یا نثر ضد و نقیض
می‌خواند و کسی نمی‌فهمید اینها با هم ضد
و نقیض است. مثلاً یک نفر می‌گفت هیچ
کاری بدون سبب نمی‌شود **أَبَى اللَّهِ أَنْ يُجْرِيَ
الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا** (خداوند ابا دارد که کارها
را جز از راه اسباب عملی سازد).

همه می‌گفتند درست است، و اگر پشت
سرش می‌گفت: **إِذَا جَاءَ الْقَدْرُ عَمِيَ الْبَصَرُ**
(چون قدر آید دیده کور شود) و این جمله
را طوری تفسیر می‌کرد که اسباب، ظاهری
است و حقیقت ندارد، باز هم همه تصدیق
می‌کردند و می‌گفتند صحیح است.

می‌گویند تاج نیشابوری در وقتی که
آمده بود به همین تهران، چون خوش‌آواز
بود خیلی پای منبرش جمع می‌شدند.
اجتماع‌های عظیمی تشکیل می‌شد. یک‌روز
صدراعظم وقت به او گفت حالا که اینقدر
مردم پای منبر تو جمع می‌شوند تو چرا چهار
کلمه حرف حسابی برای مردم نمی‌گویی و
وقت مردم را تلف می‌کنی؟ تاج گفت این
مردم قابل حرف حسابی نیستند، حرف
حسابی را باید به مردمی گفت که فکری
داشته باشند، اینها فکر ندارند. صدراعظم
گفت خیر اینطور نیست. تاج گفت اینطور
است و من شرط می‌بندم و یک‌روز به تو
ثابت می‌کنم. یک روز که صدراعظم حضور
داشت، تاج روضه ورود اهل بیت به کوفه را
شروع کرد. اشعاری می‌خواند با آهنگ خوش
و سوزناک، و مردم زیاد گریه می‌کردند. یک
مرتبه گفت: آرام، آرام، آرام. همه را که آرام
کرد و ساکت شدند، گفت می‌خواهم منظره
اطفال ابی‌عبدالله را در کوفه خوب برای شما
بیان کنم: وقتی که اهل بیت وارد کوفه
شدند، هوا به شدت گرم بود، آفتاب سوزان
مثل آتش بر سرشان می‌بارید، اطفال تشنه
بودند و از اثر تشنگی در آن آفتاب سوزان
می‌سوختند، آنها را بر شترهای برهنه سوار
کرده بودند و چون زمین یخ‌زده بود شترها
روی یخ می‌لغزیدند و بچه‌ها از بالای شتر به
روی زمین می‌افتادند و می‌گفتند واعظ‌شاه.
«تاج» این جمله‌ها را پشت سرهم

می‌گفت و مردم هم محکم به سر و صورت
خود می‌زدند و گریه می‌کردند. بعد که پایین
آمد، گفت: نگفتم که این مردم فکر ندارند؟
من در آن واحد می‌گویم سوز آفتاب چنین
و چنان بود، باز می‌گویم زمین یخ‌زده بود و
این مردم فکر نمی‌کنند چطور ممکن است
که هم هوا اینطور گرم باشد و هم زمین
یخ‌زده باشد (این قصه را از مرحوم آیت‌الله
صدر رضوان‌الله علیه شنیدم).

به هر حال مقصودم بیان اصل کلی است
که نسل جوان افکار و ادراکات و احساساتی
دارد و انحراف‌هایی. تا به دردش، یعنی به
افکار و ادراکات و احساساتش رسیدگی
نشود، نمی‌شود جلوی انحرافاتش را گرفت.

علل گرایش به مکتب‌های الحادی

اتفاقاً دیگران از راه شناختن درد این نسل آنها
را منحرف کرده‌اند و از آنها استفاده نموده‌اند.
مکتب‌های ماتریالیستی که در همین کشور
به وجود آمد و اشخاصی فداکار درست کرد،
برای مقاصد الحادی، از چه راهی یادگیری
کردند؟ از همین راه. می‌دانستند که این
نسل احتیاج دارد به یک مکتب فکری که
به سؤالاتش پاسخ بدهد. یک مکتب فکری
به او عرضه کردند، می‌دانستند که این نسل
یک سلسله آرمان‌های اجتماعی بزرگی دارد
و درصدد تحقق دادن به آنهاست، خود را با
آن آرمان‌ها هماهنگ نشان دادند. در نتیجه
افراد زیادی را دور خود جمع کردند با چه
فداکاری و صمیمیتی. بشر همین قدر که
به چیزی احتیاج پیدا کرد، چندان در فکر
خوب و بدش نیست. معده اگر به غذا احتیاج
پیدا کرد، به کیفیت اهمیت نمی‌دهد، هرچه
پیدا کند خود را سیر می‌کند. روح هم اگر
به حدی رسید که تشنه یک مکتب فکری
شد که روی اصول معین و مشخصی به
سؤالاتش پاسخ دهد و همه مسائل جهانی
و اجتماعی را یکنواخت برایش حل کند و
جلویش بگذارد، اهمیت نمی‌دهد که منطق
آن قوی است یا نیست. بشر آن قدرها
دنبال حرف محکم و منطقی نیست. دنبال
یک فکر منظم و آماده است که یکنواخت
در مقابل هر سؤالی جوابی بگذارد. ما که

کارمان فلسفه بود می‌دیدیم که آن حرف‌ها چقدر سخیف است، اما چون آن فلسفه در یک زمینه احتیاجی عرضه شده بود و از این حیث یک خلأیی وجود داشت، جایی برای خود باز کرد.

نشانه رشد فکری

بچه پس از دوران شیرخوارگی، هنگامی که قوای مغزی و شعوریش رشد می‌کند، حالت سؤال پیدا می‌کند. درباره چیزهایی که دور و برش هستند سؤالاتی می‌کند، باید به سؤالاتش طبق فهم خودش جواب داد، نباید گفت فضولی نکن، به تو چه؟ خود این سؤالات علامت سلامتی مغز و فکر است و معلوم می‌شود قوای معنویش رشد کرده و قوت گرفته است. این سؤالات اعلام طبیعت است، اعلام خلقت است، دستگاه خلقت احتیاج جدیدی را اعلام می‌کند که باید به آن رسید.

همین طور است حالت جامعه. اگر در جامعه یک احساس نو و ادراک نو پیدا شد، علامت یک نوع رشد است. این هم اعلام خلقت است که احتیاج جدیدی را نشان می‌دهد. اینها را باید با هوی و هوس و شهوت پرستی فرق گذاشت. نباید اشتباه کرد و اینها را هوی و هوس دانست و فوراً آیات مربوط به این موضوع را خواند:

إِنْ تَطْعَ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ. (انعام: ۱۱۶)؛ و اگر از اکثریت اهل زمین اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه می‌سازند.

يَا: وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ. (مؤمنون: ۷۱)؛ و اگر حق از هواهای نفسانی آنان پیروی کند، هر آینه آسمان‌ها و زمین فاسد شوند.

قرآن و مهجوریت آن

ما امروز از این نسل گله داریم که چرا با قرآن آشنا نیست؟ چرا در مدرسه‌ها قرآن یاد نمی‌گیرند، حتی به دانشگاه هم که می‌روند از خواندن قرآن عاجزند؟ البته جای تأسف است که این طور است. اما باید از خودمان بپرسیم ما تاکنون چه اقدامی در این راه کرده‌ایم؟ آیا با همین فقه و شرعیات و قرآن

که در مدارس است توقع داریم نسل جوان با قرآن آشنایی کامل داشته باشد؟! عجا که خود نسل قدیم قرآن را متروک و مهجور کرده، آن وقت از نسل جدید گله دارد که چرا با قرآن آشنا نیست. قرآن در میان خود ما مهجور است و توقع داریم نسل جدید به قرآن بچسبند. الان ثابت می‌کنم که چگونه قرآن در میان خود ما مهجور است.

اگر کسی علمش قرآن باشد یعنی در قرآن زیاد تدبر کرده باشد، تفسیر قرآن را کاملاً بداند، این آدم چقدر در میان ما احترام دارد؟ هیچ، اما اگر کسی کفایه آخوند ملاکاظم خراسانی را بداند، یک شخص محترم و باشخصیتی شمرده می‌شود. پس قرآن در میان خود ما مهجور است و در نتیجه همین اعراض از قرآن است که به این بدبختی و نکبت گرفتار شده‌ایم. ما مشمول شکایت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) هستیم که به خدا شکایت می‌کند:

يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا. (فرقان: ۳۰)؛ پروردگارا قوم من این قرآن را مهجور ساختند. یکی از فضایل خودمان در حدود یک ماه پیش مشرف شده بود به عتبات، می‌گفت خدمت آیت‌الله خویی (ره) رسیدم، به ایشان گفتم چرا شما درس تفسیری که در سابق داشتید ترک کردید؟ (ایشان در هفت هشت سال پیش درس تفسیری در نجف داشتند، و قسمتی از آن چاپ شده) ایشان گفتند موانع و مشکلاتی هست در درس تفسیر. گفت من به ایشان گفتم: علامه طباطبایی در قم که به این کار ادامه دادند و بیشتر وقت خودشان را صرف این کار کردند چطور شد؟ ایشان گفتند: آقای طباطبایی «تضحیه» کرده‌اند؛ یعنی آقای طباطبایی خودشان را قربانی کردند، از نظر شخصیت اجتماعی ساقط شدند. و راست گفتند.

عجیب است که در حساس‌ترین نقاط دینی ما اگر کسی عمر خود را صرف قرآن بکند، به هزار سختی و مشکل دچار شود، که در رهبری نسل جوان، بیش از هر چیز دو کار باید انجام شود: یکی باید درد این نسل را شناخت و آنگاه در فکر درمان و چاره شد. بدون شناختن درد این نسل هرگونه اقدامی بی‌مورد است. دیگر اینکه، نسل کهن باید اول خود را اصلاح کند. نسل کهن از بزرگ‌ترین گناه خود باید توبه کند و آن مهجور قراردادن قرآن است. همه باید به قرآن بازگردیم و قرآن را پیشاپیش خود قرار دهیم و در زیر سایه قرآن به سوی سعادت و کمال حرکت کنیم.

از نان، از زندگی، از شخصیت، از احترام، از همه چیز می‌افتد و اما اگر عمر خود را صرف کتاب‌هایی از قبیل کفایه بکند صاحب همه چیز می‌شود. در نتیجه هزارها نفر پیدا می‌شوند که کفایه را چهارلا بلدند یعنی خودش را بلدند، رد کفایه را هم بلدند، اما رد او را هم بلدند، رد رد او را هم بلدند، اما دو نفر پیدا نمی‌شود که قرآن را به درستی بدانند!!! از هر کسی درباره یک آیه قرآن سؤال شود می‌گوید باید به تفاسیر مراجعه شود. عجیب‌تر اینکه این نسل که با قرآن این طور عمل کرده، از نسل جدید توقع دارد که قرآن را بخواند و قرآن را بفهمد و به آن عمل کند!

اگر نسل کهن از قرآن منحرف نشده بود به طور قطع نسل جدید، منحرف نمی‌شد. بالاخره ما کاری کرده‌ایم که مشمول نفرین پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و قرآن شده‌ایم.

رسول خدا درباره قرآن فرمود: إِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفِّعٌ وَ مَا جِلُّ مُصَدِّقٌ (کافی، ج ۲، ۵۹۹)؛ یعنی قرآن در نزد خدا و در پیشگاه حقیقت وساطت می‌کند و پذیرفته می‌شود و نسبت به بعضی که به او جفا کرده‌اند سعایت می‌کند و مورد قبول واقع می‌شود.

در رهبری نسل جوان، بیش از هر چیز دو کار باید انجام شود: یکی باید درد این نسل را شناخت و آنگاه در فکر درمان و چاره شد. بدون شناختن درد این نسل هرگونه اقدامی بی‌مورد است. دیگر اینکه، نسل کهن باید اول خود را اصلاح کند. نسل کهن از بزرگ‌ترین گناه خود باید توبه کند و آن مهجور قراردادن قرآن است. همه باید به قرآن بازگردیم و قرآن را پیشاپیش خود قرار دهیم و در زیر سایه قرآن به سوی سعادت و کمال حرکت کنیم.

گفتار پیش رو برگرفته از منبع زیر است:
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۵). ۵۵ گفتار، تهران: صدرا؛ ۲۲۲-۱۹۲.